

نشست بررسی ساختارهای آموزش در ایران با حضور محمد مالجو مجید مددی و علی صداقتی خیاط

کالایی شدن آموزش

حمیدرضا واشقانی‌فراهانی

یکشنبه هفته گذشته، جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان با همکاری مرکز خدمات رفاه و مشارکت‌های اجتماعی شهرداری منطقه ۱۲، نشست با عنوان «کالاسدگی آموزش» برگزار کرد. در این نشست که با حضور اعضای جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان، کنشگران اجتماعی و علاقمندان برگزار شد، محمد مالجو، مجید مددی، علی صداقتی خیاط، محمد لطفی و طه ولی‌زاده به سخنرانی و بیان دیدگاه‌های خود پرداختند. گزارش این نشست را که به مناسبت روز جهانی کودک و آغاز سال تحصیلی جدید با هدف تبیین رابطه میان محرومیت از تحصیل و کار کودک برگزار شد، در ادامه می‌خوانید.

این نشست با سخنرانی محمد مالجو تحت عنوان بررسی زمینه‌های اقتصادی محرومیت از تحصیل آغاز شد. این اقتصاددان با اشاره به آمار ۳۵درصد کودکان بازمانده از تحصیل بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس در آذر ۱۳۹۰ گفت: «چرایی این مساله محوری و مهم در بحث کالایی شدن آموزش است. تصور عموم این است که کالا، همان چیزی است که مصرف می‌شود، مانند پیراهن یا خدماتی نظیر حمل‌ونقل، اما این تصور کامل نیست. شرط اول کالا بودن چیزی تولیدشدن است، اما هر چیزی که فرایند تولید را طی می‌کند، لزوماً کالا نیست. از باب نمونه غذاهایی که در خانه تولید می‌شوند کالایی نیستند زیرا شرط دوم کالا را که همان تولید با نیت عرضه در بازار است، ندارند. در حقیقت می‌توان در تعریف کالا گفت چیزی که با نیت عرضه، فروش و کسب سود در بازار تولید شود، کالا است. اگر چیزی کالا باشد، صرفاً توانایی و نیاز برای مصرف آن کفایت نمی‌کند و فقط نیازمندان نیستند که می‌توانند به کالا دسترسی پیدا کنند، بلکه در بازار، تقاضا عامل اصلی است. یعنی آن بخشی از نیازها که برای تأمین آن، پشتوانه مالی کافی وجود دارد. در چنین چارچوبی، کالا از زاویه مصرف‌کننده چیزی است که همه افرادی که به آن نیاز دارند، به آن دسترسی ندارند. بلکه علاوه بر نیاز، باید توان خرید آن را نیز داشته باشند. در جنبه تولیدکننده، در واقع ارزش مصرفی تولید می‌شود که می‌تواند نیاز آن دسته از نیازمندان را که توان تأمین مالی دارند، برآورده کند. اما هدف تولیدکننده، تولید ارزش مصرفی نیست بلکه تولیدکننده با هدف تولید ارزش مبادله‌ای، تولید می‌کند. قطب‌نمای تولیدکننده نه تأمین نیازهای مصرف‌کنندگان، بلکه ایجاد ارزش مبادله‌ای با افزایش سود است.»

وی در ادامه با اشاره به روند کالایی‌شدن در دوران جدید گفت: «سپهرهای گوناگون اجتماعی در گذر زمان و مقاطع تاریخی خصوصاً در ۳۰۰ سال اخیر زیر چتر فرایند کالایی‌شدن قرار گرفتند؛ اتفاقی که از انگلستان شروع شد و به جهان سرایت کرد. بسیاری از چیزهایی که ما مصرف می‌کنیم، روزی محصولات بوده‌اند که تولید می‌شدند اما لزوماً کالا نبوده‌اند. یکی از این سپهرها در جهان و ایران خودمان که مختصاً در سال‌های بعد از جنگ ذیل فرایند کالایی‌شدن قرار گرفته، امر آموزش به‌معنای اعم کلمه است. البته همین امروز هم آموزش تماماً به یک کالای ناب تبدیل نشده است، به طوری که فقط کسانی که توان مالی دارند، بتوانند از آن بهره‌برند. اما در طیفی که سر آن «ناکالا» و سر دیگر آن کالای تمام‌عیار است، آموزش نسبت به گذشته از سمت ناکالا به سمت کالا نزدیک‌تر شده است. به آن میزان کالا شده که افراد با توان مالی کافی، می‌توانند از آموزش بیشتر و بهتر برخوردار باشند و افراد با توان مالی ناکافی نمی‌توانند از آن بهره‌برند.»

انتفاعی یا غیرانتفاعی

مالجو، ظهور مدارس غیرانتفاعی در سال‌های پس از جنگ و افزایش تعداد آنها را در سال‌های اخیر مورد این امر دانست و گفت: «این اصطلاح دروغ‌بین است، این مدارس در حقیقت انتفاعی و در راستای تولید ارزش مبادله‌ای هستند نه ارزش مصرفی و به افرادی امکان برخورداری از آموزش می‌دهند که توان پرداخت شهریه را دارند. بخش قابل توجهی از مدارس هم بر حسب اینکه در کدام جغرافیا قرار دارند، به‌واسطه غلبه اصل خودگردانی واحدها، گرچه در مالکیت دولت‌اند و طبق تعریف باید به رایگان خدمت آموزش را تولید و عرضه کنند، اما شهریه به دریافت می‌کنند، چه از اجبار، چه با رضایستی، که با امتناع از ثبت‌نام کودکان و... در آموزش عالی همین امر به صورت جدی‌تر وجود دارد، مانند دانشگاه آزاد، افزایش ظرفیت دانشگاه‌های شبانه در برابر روزانه، دانشگاه‌های پیام‌ور و علمی-کاربردی و موسسات آموزش عالی غیردولتی. کسانی می‌توانند از این خدمات آموزشی استفاده کنند که جایی از نیاز یا کسب صلاحیت که با کنکور مشخص می‌شود، توانایی پرداخت داشته باشند.»

وی با اشاره به اصل ۳۰ قانون اساسی گفت: «بر اساس این اصل دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را تا پایان دوره متوسطه برای همه فراهم و وسایل تحصیلات عالی را تا حد خودکفایی کشور به طور رایگان، گسترش دهد. دولت‌ها پس از پایان جنگ در حوزه‌های گوناگون همگی این اصل را زیرپا گذاشته و بر خلاف قانون اساسی عمل کرده‌اند.»

او سپس افزود: «از سوی دیگر در سالیان پس از جنگ ما روند بینواسازی بخش‌هایی از جامعه را شاهد بودیم. نیاز بخش‌هایی از جامعه به آموزش به‌نقطه در فاکتور حداقل دستمزد سالانه مصوب، بلکه در مساله کاهش هزینه تأمین ایمنی کار، اوقات فراغت، مسکن نیروی کار، شدت کار، مخارج عمومی دولت برای صاحبان نیروی کار و... همگی در کاهش مجموع هزینه‌ها در بقال نیروی کار موثر بودند. در تمام دولت‌ها از سازندگی به بعد ما شاهد این روند بودهایم. نیروی کار چیز کمتری از آنچه تولید می‌کند دریافت و به این واسطه چیز کمتری هم از تولیدات خریداری



می‌کند از جمله آموزش. دومین مساله، بیکاری است که هرچه از نظر تاریخی به امروز نزدیک‌تر می‌شویم، شدت می‌یابد. نکته سوم، مساله عقب‌نشینی دولت از مسوولیت‌های اجتماعی خود مانند بهداشت، خدمات اجتماعی و آموزش است. نیروی کار که پیش از این از برخی امکانات برخوردار بوده است، امروز خود باید متکفل هزینه خدمات باشد، زیرا دولت این مسوولیت را به بازار سپرده است. دلیل چهارم، تغییر جهت‌گیری نهادهای موازی دولت همچون آستان قدس، بنیاد مستضعفان و کمیته امداد و... است. بنیاد مستضعفان، روزگاری در دهه ۶۰، چه به‌صورت کارآمد یا ناکارآمد، به مستضعفان توجه داشت، اما از نقطه‌ای به بعد تبدیل شد به یک بنگاه اقتصادی که از اهدافش مساله سود است. این نهادهای غیردولتی از طرفی از اقتدار دولتی برخوردارند، اما در برابر دولت پاسخگو نیستند. عامل ششم، فقدان نظام جامع تأمین اجتماعی موثر و کارآمد است. هفتمین عامل، به جامعه مدنی بازمی‌گردد. نهادهای مدنی ارزشمندی داریم مانند جمعیت دفاع از کودکان کار، اما در سالیان پس از جنگ توجه جامعه مدنی به حقوق بشر بیشتر از زاویه حقوق سیاسی بشر بوده است تا حقوق اقتصادی و اجتماعی بشر. به این اعتبار به زندانیان سیاسی و روزنامه‌نگاران بیش از کودکان کار، استعمار نیروی کار خارجی و... توجه شده است که البته آن هم بسیار مهم است. این مساله بیشتر تحت تأثیر گفتار فراستی لیبرال و اعتقاد به این امر است که حقوق اقتصادی و اجتماعی محترم است اما باید به بازار سپرده شود. عامل هشتم، بی‌کارکردشدن نهادهای اجتماعی ضربه‌گیر مانند خانواده‌هستای، خانواده گسترده و محله است که زیر ضرب و فشار بازار و دولت در حال از بین رفتن هستند. پیش از این هم تورم، بیکاری و... بوده است، اما در قیاس با امروز این نهادهای اجتماعی آثار این ضربات را کم می‌کردند. نهمین عامل کاهش امکانات سیاست‌های خیابانی است، یعنی کنش‌هایی مربوط به زندگی که غالباً توسط تهیدستان شهری، زمانی که نمی‌توانند حق خود را از بازار و دولت مطالبه کنند، فردی یا جمعی، در پیش گرفته می‌شود؛ رفتارهایی به زبان دولت و با پیشروی آرام، رفتارهایی که برخی تحولات مانند تغییر ساختار شهری‌ها و دیگر نهادها، امکان این سیاست‌ها را کم کرده است. عامل دهم نیز بی‌سازمائی و مسایل تشکلی‌ستیز برای تهیدستان است، برخلاف طبقات فرادست‌تر که می‌توانند جمع شوند و از منافع خود دفاع کنند و مثلاً اتاق بازگانی داشته باشند.

مالجو در ادامه با تأکید بر اصل ۳۰ قانون اساسی گفت: قانون اساسی ما از جهاتی ظرفیت‌های بالایی دارد که باید بر آن تأکید کرد. بخشی از هزینه‌های دولت برای انباشت سرمایه است مانند فعالیت‌های عمرانی، بخشی مطالبات اقشار گوناگون را تأمین می‌کند و بخشی از هزینه‌ها هم در جهت تزریق سلیقه حکومت‌کنندگان بر حکومت‌شوندگان است. اگر مورد سوم کم شود، اموری مانند تحقق آموزش رایگان حتی در شرایط تحریم هم شدنی است.

آیا آموزش در ایران ساختار دارد؟

«مجد مددی» دیگر سخنران این نشست با موضوع بررسی ساختارهای نظام‌های آموزشی در ایران، به سخنرانی پرداخت. وی با طرح این پرسش که آیا اساساً آموزش در ایران ساختاری دارد یا نه گفت: «آموزش در طول تاریخ حیات بشر اشکال گوناگونی داشته، اما به‌صورت امروزی وجود نداشته است. عمر آموزش عمومی به اندازه دوران مدرن است. این شکل در دوره برده‌داری وجود نداشته زیرا برده حاکم آموزش که نیاز دارد این است که بتواند بهتر کار کند اما نظام سرمایه‌داری به این دلیل بر آموزش تأکید دارد که افراد در حفظ وضعیت سیاسی موجود ایفاى نقش کنند. در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، دانشجویان معترض چپ به دانشگاه می‌گفتندSausage factory، یعنی کارخانه کالباس‌سازی، زیرا دانشگاه برای کار خود مدیر تولید می‌کرد. اصل تضاد می‌گوید هر امری در خود ضد خود را دارد. دانشگاه می‌خواست مدیر تربیت کند اما از طرفی در همین دانشگاه افرادی ضد این ساختار بودند و ضدمدیر می‌شدند. آموزش عمومی پدیده‌ای مدرن است و قاعدتاً نمی‌تواند جا‌بدا را نه باشد.

مالجو: قانون اساسی ما از جهاتی ظرفیت‌های بالایی دارد که باید بر آن تأکید کرد. بخشی از هزینه‌های دولت برای انباشت سرمایه است مانند فعالیت‌های عمرانی، بخشی مطالبات اقشار گوناگون را تأمین می‌کند و بخشی از هزینه‌ها هم در جهت تزریق سلیقه حکومت‌کنندگان بر حکومت‌شوندگان است. اگر مورد سوم کم شود، اموری مانند تحقق آموزش رایگان حتی در شرایط تحریم هم شدنی است

اندیشه

یادداشت

دستگاه آموزش، مهاجرین و طرح چند پرشی

طه ولی‌زاده

دستگاه آموزش به‌عنوان یکی از زیرمجموعه‌های دستگاه ایدئولوژی و در ارتباط و بیوستگی ناگسستنی با دیگر بخش‌ها، وظایفی را بر عهده دارد که با انجاشمان نقش بسزایی در تحکیم و بازتولید مناسبات موجود ایفا می‌کند؛ از جمله قرار دادن افراد در جایگاه‌های متفاوت اجتماعی- اقتصادی (غیربال‌گری)، بدبیهی‌سازی ایدئولوژی حاکم و ارزش‌های متناسبش، مشروعیت‌بخشیدن به نحوه تقسیم‌کار (شایسته‌سالاری) و غیره. مشروعیت‌بخشیدن به نحوه تقسیم کار یک جنبه درونی یا فردی و یک جنبه خارجی دارد. فرد در دل این چرخه، آموزش می‌بیند که همواره خود مقصر است و هیچ عامل دیگری در زندگیش نقش نداشته است. اگر امروز کارگری ساده است مشکل از خود اوست چرا که غفلت کرده و درس را رها کرده یا اگر پزشکی متخصص، پس شرایطی که دارد حاصل زحمات‌های شبانه‌روزی‌اش است و البته همانطور که گفتیم این بحث یک جنبه خارجی نیز دارد. کارمند لیسانسی‌های که مدرک ارشد خود را می‌گیرد احتمالاً با ترفیع اداری نیز روبه‌رو خواهد شد. با وجود اینکه دولت-ملت‌ها همواره میل به «شهروندسازی» و یکسان جلوه‌دان این‌ها را دارند و از همه ابزارهایشان برای تحقق این هدف استفاده می‌کنند اما دستگاه آموزش همانند سایر ساختارهای جامعه و زیرمجموعه‌های بهم‌متصلشان ی‌توجه به این مساله، کاری به «مردم» (واژه‌ای که درست به اندازه سیمور انتراچی، زیبا و یی‌خاوند است) ندارد. مخاطب دستگاه آموزش، فرد بر پایه جایگاهش در مناسبات تولید است؛ یعنی فرد بر پایه جایگاه اقتصادی-اجتماعی‌اش.

البته که منظور ما اینجا از فرد، مصداقی است از افرادی که در یک جایگاه مشخص (نسبت به) قرار دارند برای توجیه بیشتر این مساله بد نیست از مثالی آشنا استفاده کنیم. درک کودکی که در سیستان بزرگ شده و مخاطب داستان «خانواده آقای هاشمی» در کتاب مدنی بوده است با کودکی که در مرکز شهر تهران مشغول تحصیل بوده چه شباهتی به هم دارند؟ کدام کودک با آقای هاشمی هم‌ذات‌پنداری می‌کند؟ یا کودک پانخانه افغانی که از هزار خان گدشته و به تهران رسیده است، چه ارتباطی بین مهاجرتش با مهاجرت «خانواده آقای هاشمی» می‌بیند؟ البته اگر سعادت نصیب شده باشد و از قضا وارد چرخه آموزش رسمی شده باشد. در کشور ما پنهان‌دگان بزرگ‌ترین گروه‌وامانده از چرخه آموزش هستند. برای فهم چرایی این مساله ابتدا می‌بایست به دنبال پیکارِ دِ جنابی برای پرش‌های زیر رفت، یا شاید در پی تدقیق و تعمیق جواب‌های موجود بود.

۱- پانهندگان در چرخه تولید چه جایگاهی دارند؟
اهمیت این پرسش آنجائمانی‌ای شود که خیلی ساده و فروگاشته شده البته، دستمزد یک کارگر ایرانی و یک کارگر مهاجر را با هم مقایسه کنیم. اگر کودک کارگر ایرانی قادر باشد تا کلاس پنجم درس بخواند، کودک کارگر مهاجر خیلی زودتر مجبور است از چرخه آموزش خداحافظی کند چرا که پدرش دستمزد کمتری نسبت به یک کارگر ایرانی دریافت می‌کند و او باید این افتاده، به نفعش برای آموزش استفاده کند. اگر کودک **۲- ایدئولوژی و منوابعی‌های تأثیرری را به چه ابزاری و به چه شیوه‌ای بر جایگاه اجتماعی-اقتصادی پانهندگان می‌گذارد؟**

چرایی مطرح این پرسش نیز واضح است. قوانین موجود و آیین‌نامه‌ها به صورت مستقیم و غیرمستقیم مانع ورود اکثر کودکان پانهنده به چرخه آموزش می‌شود. تقویت نگره‌های ضدمهاجرین از طریق رسانه‌ها و... که همه و همه نیازمند واکاوی و پژوهش‌های فراوان است. و در انتها این پرسش مطرح می‌شود که اساساً ضرورت طرح این مساله چیست؟ کدام وجه تمایز در مهاجران لزوم تعمیق شناخت را به ما نشان می‌دهد. مهاجران امروز همان حاشیه‌نشین‌های فرداهستند. حاشیه‌نشین‌هایی که عاملیت تغییر دارند. نگاهی گذرا به آنچه چندی پیش در آلمان، سوئد، فرانسه و انگلیس در هر تغییر مستلزم شناخت مهاجران و تخر و تقد راینخی ندارند.» او افزود: «دو خطر متوجه پژوهش‌هاست: پژوهش‌هایی که فقط برای پژوهش انجام می‌شود و از روش‌های کمی استفاده می‌کنند و یکی هم عدم اعتقاد به کار پژوهشی- ضرورت دیگر پژوهش شناخت ویژگی‌های مهاجران است و اینکه در راستایی تغییر چه عاملیتی می‌توانند داشته باشند؟»

تامل کوتاه

قانونی سازی کار کودکان

حراج سازی کودکی

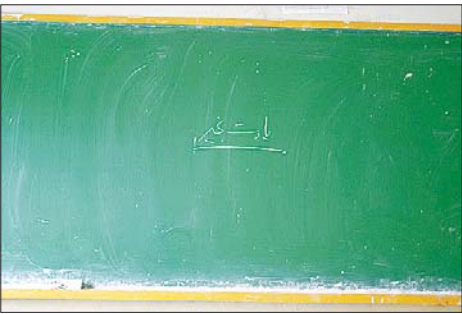
محمد لطفی

در بررسی مسایل حقوقی عمدتاً آنچه فراموش می‌شود، پیوند میان وضع این قوانین با جنبش‌های اجتماعی هر دوره و نیز شرایط اقتصادی آن دوران است. به همین دلیل در این بررسی ابتدا به بررسی اجمالی تاریخچه قانون کار در بستر مسایل اجتماعی، اقتصادی هر دوره و نیز روند قانونی شدن کار کودکان در این مسیر خواهیم پرداخت. در انتها نیز با اشاره به استثنائات شمول قانون کار به فراهم‌سازی بستر کار کودکان در قانون کار اخیر می‌پردازیم.

اساساً روند قانون‌گذاری به‌معنای مدرن آن از انقلاب مشروطه آغاز شد بدون آنکه در آن دوره به قانون کار اشار‌های شده باشد. اولین قانون مربوط به کار در سال ۱۳۲۸ به‌تقاضای دولت وقت و به‌وسیله کارشناس دفتر بین‌المللی کار وضع شد. اگرچه پیش از آن قانون در سال ۱۳۲۵ تصویب‌نامه‌ای توسط «هیأت وزیران» نیز در مورد کارگران ایجاد شده بود که تسامحاً قانون کار نامیده می‌شد، اما این تصویب‌نامه نه به‌وسیله مجلسین، که توسط دولت و به‌دلیل وجود اعتصابات که بروز می‌یافت، ایجاد شد. از جمله این اعتراضات می‌توان به کنفرانس اتحادیه‌های کارگران نفت جنوب در سال ۱۳۰۶ و اعتصاب کارگران راه‌آهن سراسری شمال در سال ۱۳۱۰ اشاره کرد. دومین قانون کار مصوب در دوره رژیم پهلوی در سال ۱۳۳۷ تصویب و با اجازه مجلسین و در دولت «منوچهر اقبال» در فروردین ۱۳۳۸ به وزارت کار ابلاغ شد که به‌صورت آزمایشی برای دوسال اجرا شد. این قانون تا ۳۲سال بعد یعنی پایان کار رژیم پیشین ادامه یافت.

تا آنجا که به بحث کودکان کار و قانونی‌شدن کار کودکان مربوط است، اولین سند دولتی که مستقیماً به کودکان کار اشاره دارد، متنی است که توسط والی کرمان و سیستان و بلوچستان در سال ۱۳۰۲ نگاشته شد. از جمله مواردی که در این متن وجود دارد ممنوعیت کار پسران زیر هشت‌سال و دختران کمتر از ۱۰ سال و همچنین حاکثر ساعت کار هشت‌ساعتی برای تمامی کارگران قالیبافی است. این متن به‌هیچ‌وجه از روی انسان‌دوستی والی نبود. درواقع فشار اجتماعی در قالب اتحادیه قالیبافان که در سال ۱۲۸۶ هجری شمسی تشکیل شده و اعتراضات فراوانی در پی داشت، وی را مجبور به تهیه آن متن کرد. جالب آنکه در سال ۱۳۸۱ نماینده کرمان در مجلس و طی بررسی قانون حمایت از تاسیس و اداره مجتمع‌های بزرگ و متمرکز قالیبافی اظهار کرد که اگر به «بافندگان» شغلف از این بخش طبق حداقل دستمزد مقرر در قانون کار، دستمزد داده شود کارگاه‌ها دچار زیان می‌شوند، چرا که در حال حاضر این بافندگان با یک‌چهارم حداقل دستمزد کارگران تحت شمول قانون کار به فعالیت مشغولند یعنی با ماهانه ۴۰هزار تومان. هر دو این موضع‌گیری‌ها در تاریخ معاصر ایران ثبت شده است.

درنهایت قانون کار ۱۳۶۹ است که تصویب آن با تنش‌های فراوان و از سال ۵۸ تا ۶۹ بطول انجامید و نهایتاً با تولد مجمع تشخیص مصلحت نظام به سرانجام رسید. در این قانون اساساً دو حوزه از شمول قانون کار مستثنا شده است: ۱- کارگاه‌های خانوادگی ۲- کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر که از «شمول برخی مقررات» مستثنا شده‌است. در این بخش ادکی پیرامون قسمت اول سخن گفته و با اشاره کوتاه به قسمت دوم ادامه بررسی را به مجالی دیگر واگذار خواهیم کرد.



طبق ماده ۱۸۸ قانون کار سال ۶۹ «... کارگران کارگاه‌های خانوادگی که انجام کار آنها منحصراً توسط صاحب کار و خویشاوندان نسبی درجه یک از طبقه اول انجام می‌شود، مشمول مقررات این قانون نخواهند بود.» در قانون سال ۱۳۸۱ ابتدا عنوانی از همسر کشه نبوده که بعداً در قانون جدید این مساله تغییر و عنوان همسر نیز در این دایره قرار گرفت. مفهوم خویشاوندی نسبی درجه یک از طبقه یک از ماده ۱۰۲۲ قانون مدنی اقتباس و شامل خویشاوندی پدر و مادر و فرزندان و بالعکس است.

درواقع این کارگاه‌ها همان کارگاه‌های خانگی هستند. اما علت ایجاد چنین کارگاه‌هایی که اخیراً نیز توسط تصویب «قانون ساماندهی مشاغل خانگی» تلاش برای ساماندهی سراسری آن به‌جدیت دنبال شده است، ریشه در کدام مناسبات و روابط اقتصادی- اجتماعی دارد. پس از جنگ و بنا بر ضرورت‌های آن دوران مسوولان وقت وام‌های بسیار سنگینی از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای بازسازی‌های پس از جنگ دریافت کردند. این وام‌ها بدون «شرط» پرداخت نشده‌اند بلکه دولت‌هایی که از این دو نهاد قرض‌تند بین‌المللی وام دریافت می‌دارند، موظف به اجرای سیاست‌های تحمیلی از سوی آن‌ها به‌ویژه در حوزه اقتصادی هستند. نام این سیاست‌ها «سیاست‌های تعدیل ساختاری» است؛ آنچه عموماً مردم عادی در قالب خصوصی‌سازی و هدفمندسازی یارانه‌ها با آن آشنا هستند. البته این تغییرات امانه بسیار گسترده‌تری دارند.

اما در پیوند با بازارهای جهانی آنچه می‌تواند برای سرمایه‌گذاران خارجی «مزیت نسبی» در بازار ایران برشمرده شود، وجود نیروی کار ارزان و بی‌دفاع است. هیچ دبلی برای یک سرمایه‌گذار برای سرمایه‌گذاری جز امتیاز سودبری نیست. سودی ندارد. درواقع کارگاه‌های خانگی، بستری را برای فراهم‌سازی نیروهای کار ارزان ایجاد کرده که به‌وسیله قانون ساماندهی مشاغل خانگی نیز به‌خوبی در حال سازماندهی شدن هستند. قریب به هفت‌میلیون کودکی که بنا به آمار سازمان آمار از چرخه تحصیل بازمانده‌اند آرام آرام در این کارگاه‌ها «ساماندهی» می‌شوند. حراج چندمیلیون کودک که معنای ضمنی این قانون است. اما در ارتباط با کارگاه‌های کوچک نیز هم در قانون کار سال ۳۷ و هم در قانون کار ۶۹، ماده قانونی وجود دارد که اعلام می‌دارد: «کارگاه‌های کوچک کمتر از ۱۰ نفر را می‌توان برحسب مصلحت موقتاً از شمول بعضی مقررات این قانون مستثنا کرد.» این برخی مواد با چانه‌زنی‌های آتی و تحت‌عنوان «استفاده از ظرفیت‌های قانون کار ۶۹» و با توافق کسانی که ظاهراً نماینده تشکلی‌های کارگری و نمایندگان کارفرماها بودند و با پیشنهاد شورای عالی کار توسط هیأت وزیران در جلسه ۱۳۹/۱۲۹ تا ۱۳۱/۱ تصویب شد. برخی از این مقررات استثنائات شامل: حداقل سن کارگران، مواردی مربوط به از کارافتادگی کلی، بازنشستگی، حداقل دستمزد، میزان ساعات کار، فوق العاده دستمزد کارگر نوبتی، حداقل یکروز تعطیلی در هفته و... است. در مجموع حراج‌سازی کودکی و نیروی کار کارگران در یک روند مشخص ولی با نوسانات گوناگون در حال پیگیری است. این نوسانات همان شرایط اجتماعی است. ما در کجای این نوسانات قرار داریم؟